

سیاست در پرانتز

سال‌هاست که دکتر داوری در عرصه‌های گوناگون فکری در کشور ما فعالیت داشته و از سخنرانی تا نگارش کتاب‌های متعدد را در کارنامه خود ثبت کرده است.



سال‌هاست که دکتر داوری در عرصه‌های گوناگون فکری در کشور ما فعالیت داشته و از سخنرانی تا نگارش کتاب‌های متعدد را در کارنامه خود ثبت کرده است.

دکتر داوری را می‌توان از جمله کسانی برشمرد که در حوزه نقد مدرنیته، توسعه، علم، بومی سازی و فلسفه (اسلامی و غرب) صاحب نظر و تأمل است. گفت‌وگوی ما با این فارابی شناس برجسته زمان مان که او را «فیلسوف فرهنگ» نیز می‌خوانند بیشتر از سر دغدغه‌ها و پرسش‌های موجود در جامعه است.

این گفت‌وگو در محل فرهنگستان علوم صورت گرفته و ایشان با کمال احترام و با حوصله پرسش‌هایمان را پاسخ دادند و در گامی دیگر به صورت کتبی پاسخ‌ها را با دقت بیشتر ویراسته کردند. بخشی از این گفت‌وگوی مفصل از نظراتان خواهد گذشت.

جناب آقای دکتر داوری، شما سال‌هاست که درباره مسائل و موضوعات مختلف علوم انسانی به تفصیل سخن گفته و کتاب‌ها و مقالات متعددی به رشته تحریر درآورده‌اید. از سویی به فرهنگ و تمدن و فلسفه اسلامی علاقه‌مندید و از سوی دیگر فرهنگ غربی را نیز مورد نقد و بررسی قرار داده‌اید. همچنین شما به‌عنوان استاد فلسفه سال‌ها تدریس کرده و دانشجویانی تربیت کرده‌اید. با این اوصاف نگاه و نظر شما چقدر توانسته در سیاست‌های کلان فرهنگی - علمی کشور تأثیرگذار باشد. به عبارتی دیگر آیا تا کنون از خود پرسیده‌اید که پس از این همه سال فعالیت فرهنگی در کجای منظومه سیاست‌های کلان کشور ایستاده‌ام؟ من هرگز به پرسشی که مطرح فرمودید فکر نکرده بودم زیرا معتقد نیستم که فلسفه مستقیماً در سیاست‌های فرهنگی اثر بگذارد. در مجالس و شوراهای فرهنگی هم که حضور داشته‌ام به ندرت اظهار نظر کرده‌ام. من در سخن گفتن تنبل یا ممسکم. در نوشتن هم بی‌پروا نیستم و شاید هر نوشته‌ای را 10 بار تغییر دهم. علاوه بر اینها زبان هم زبان اهل عمل نیست و مخصوصاً در مورد دستورالعمل‌ها و نهی‌ها وسواس بسیار داشته‌ام و دارم پس چگونه می‌توانستم اثری در سیاست‌های فرهنگی داشته باشم. شما نمی‌خواهید فکر کنند که حاصل عمر کسی که 60 سال سابقه آموزش و پژوهش و نویسندگی دارد و شاهد حوادث و ماجراهای عصر بوده است، هیچ باشد. در این باب چند نکته گفتنی باید بگویم؛ اول اینکه وقتی می‌بینید من در سن و سال پیری و با گرفتاری‌های شغلی و رسمی سالی یک یا 2 کتاب و گاهی بیشتر منتشر می‌کنم (در سال‌های 90 - 89 حتی اگر زنده نباشم فکر می‌کنم که حداقل 7 کتاب از من چاپ و منتشر شود) شاید گمان کنند که هروقت و هرجا فرصتی به‌دست آورم هرچه به قلمم می‌آید تند و با شتاب می‌نویسم و می‌دهم چاپ کنند. این گمان درست نیست زیرا من با وسواس می‌نویسم و چنان‌که گفتم گاهی بیش از 10 بار نوشته را می‌خوانم و تغییر می‌دهم تا آنجا که شاید نوشته‌ای که منتشر می‌شود با دستنویس اولیه شباهت هم نداشته باشد. پس اگر بگویم ساعت‌ها وقت صرف نوشتن یک صفحه می‌کنم، غلو نکرده‌ام. من از جوانی کند و وسواسی بوده‌ام و اگر می‌بینید 20-30 کتاب نوشته‌ام بدانید که در 50 سال اخیر به‌طور متوسط روزی 8 ساعت بدون تعطیل (غیر از اوقاتی که صرف کارهای رسمی و اداری شده است) کار کرده‌ام. این را عرض کردم تا مپندارید که من در حاشیه کارهای اداری و رسمی و با قصد سیاسی اوقات زاندم را صرف نوشتن می‌کنم.

به‌عنوان یک فیلسوف در برخی از تصدی‌هاتان چقدر یک منتقد فرهنگی بوده‌اید؟

من مصلحتی را بزرگ‌تر از مصلحت حقیقت نمی‌دانم که فلسفه را در راه آن مصرف و فدا کنم. اگر کسی نظر انتقادی داشته باشد تأمل حضورش در مراکز سیاست‌گذاری باید منشأ اثر باشد اما چنان‌که اشاره کردم من در مجالس و شوراهایی که هستم به ندرت چیزی می‌گویم و اگر بگویم گفته‌ام بیشتر ناظر به طرز نوشتن و ترتیب نوشته‌ها در آیین نامه‌ها و مقررات پیشنهادی است. پس حضور من تقریباً منشأ هیچ اثری نیست و نبوده است. این مطلب را من بارها در برنامه‌های مختلف توضیح داده‌ام ولی چه کنم که فهم نمی‌شود. بیشتر کسانی که تاکنون از این باب با من بحث کرده‌اند این حضور را مؤثرتر از 60 سال قلم زدن می‌دانسته‌اند و این شاید بدان جهت باشد که حرف و عمل اداری و سیاسی را بر علم و نقد و نظر و فلسفه مقدم می‌دانند. از یک جهت هم حق دارند زیرا اثر نقد و فلسفه ظاهر و قابل درک همه کس نیست و اگر نقد با مخالفت و موافقت اشتباه شود (که معمولاً چنین است) در قلمرو عمل سیاسی محدود می‌شود. این نقد بی‌اثر نیست اما اثرش سطحی و زائل‌شدنی است ولی ما که اهل علمیم و نظر را تابع عمل می‌دانیم، اثر و تأثیر را هم به عمل نسبت می‌دهیم زیرا اثر و تأثیر فلسفه پنهان است. نقدی که ممکن است اثرش زود آشکار شود، نقد عمل‌ها و روش‌هاست.

حتی وقتی به نقد انضمامی‌ترین اوضاع می‌پردازم و مثلاً وضع علم و پژوهش و آموزش را نقد می‌کنم یا دلم از آنچه در ورزش و تورسم و تبلیغات می‌گذرد، می‌گیرد به روش‌ها و چگونگی انجام دادن کارها فکر نمی‌کنم و اگر در باب این امور چیزی بگویم گفته‌ام به عمل عاملان راجع نمی‌شود بلکه ناظر به نظم و نظام امور است چنان‌که وقتی چند سال پیش علم سنجی را نقد کردم کسانی گمان کردند که می‌گویم مقاله نباید نوشت و در مجلات بین‌المللی نباید چاپ کرد. اصلاً روی سخن من با دانشمندان نبود بلکه از متصدیان امر پژوهش دعوت می‌کردم که درباره سیاست، علم و پژوهش تأمل کنند و بی‌تأمل از هر رسم و همدلی پیروی نکنند. من اشکالی در روش کار آنها نمی‌دیدم بلکه می‌گفتم ببینید که سیاست علمتان بر چه مبنایی استوار است و اگر مبنایی ندارد یا مبنایش سست است در آن تجدید نظر کنید. می‌دانم که این یک تکلیف مالایطاق است ولی برای اینکه بتوانیم درست عمل کنیم به تفکر نیاز داریم. نکته سوم را هم بگویم؛ شاید در این نکته چیزی باشد که پاسخ به پرسش را قدری روشن کند.

من در دورانی بزرگ شده‌ام و درس خوانده و مطالعه کرده‌ام که گسیختگی تاریخی و فرهنگی از هر زمانی شدیدتر بوده است. در تاریخ 2 نوع گسیختگی وجود دارد؛ یکی گسیختگی‌ای است که فیلسوفانی مثل باشلار، فوکو و کوهن به آن نظر داشته‌اند. این گسست مثبت است زیرا در آن نظم یا صورت مثالی تازه‌ای پدید می‌آید و طرح نویی از علم و تحقق درانداخته می‌شود. اما گسیختگی ما غفلت و اعراض از گذشته و قناعت و اکتفا به بضاعت ناچیز موجود در دست‌هایمان است. اما نمی‌دانم من چرا در مورد آثار خود چندان حسن ظن دارم که می‌پندارم پس از مرگم خوانده خواهند شد. این حسن ظن از آن جهت عجیب است که در طی مدت 50 سالی که مقاله و کتاب نوشته‌ام هیچ‌یک از نوشته‌هایم مورد توجه و استقبال قرار نگرفته است. شاید وجهش این باشد که من هرگز با قلم و زبان و با کلمات شوخی نکرده‌ام و آنچه نوشته‌ام از دل و جانم بوده است. شاید این جان قوت و ذوق چندان نداشته باشد اما هرچه هست چون از دل و جان برآمده است به تدریج در جان‌ها می‌نشیند و شاید از طریق تأثیر در جان‌ها در تصمیم‌های سیاسی و اجتماعی هم اثر بگذارد. پس اگر شخص من تاکنون هیچ اثری در هیچ جا نداشته و بعد از این هم نخواهم داشت، شاید آنچه اندیشیده و نوشته‌ام بی‌اثر نباشد.

&8226#8226؛ آیا شما همچنان زبان فلسفی را زبان مناسبی برای نقد سیاست‌های فرهنگی و علمی می‌دانید یا اینکه پس از سال‌ها تجربه حضور در این مسیر به دیگران توصیه دارید زبان دیگری برای نقد و ارزیابی بیابند که به تعبیر همانان کارآمد باشد؟ در نظر من ارسطو و ابن‌سینا و دکارت و کانت و... همه آموزگاران مردم جهانند. من هم اندکی از درس‌های آنان را فرا گرفته‌ام ولی فلسفه نخوانده‌ام و با زبان فلسفه آشنا نشده‌ام که مطالب و مقاصد سیاسی و اجتماعی را در زبان فلسفه پنهان کنم. در نوشته‌های من اجمال و ابهام هست و گاهی قهراً به تلویح و اشاره سخن گفته‌ام اما زبان مشکل فلسفه را برای پوشاندن نقدهای سیاسی و فرهنگی اختیار نکرده‌ام. زبان من زبان فلسفه است، مضمون این زبان هم چیزی جز فلسفه نیست. شک و شبهه‌ای که در مورد مضمون نوشته‌های من پدید آمده است بی‌وجه نیست. من گاهی به مسائل پیش پا افتاده که فیلسوفان کلاسیک کمتر به آنها اعتنا داشته‌اند، پرداخته‌ام. من نه فقط صدها صفحه درباره توسعه و مدیریت و آموزش نوشته‌ام بلکه به فوتبال هم فکر کرده‌ام. اینها ظاهراً ربطی به فلسفه ندارد اما مگر فلسفه چیزی جز پرسش از وجود و چیستی موجودات و پاسخ به این پرسش‌هاست؟ من در نوشته‌های خود هرگز به وصف و بیان چگونگی و درستی و نادرستی نپرداخته‌ام، حتی وقتی از فوتبال و از آمار پژوهش گفته‌ام و می‌خواستم به این پرسش پاسخ بدهم که فوتبال از کجا آمده و چرا این‌همه اهمیت یافته است و آیا با افزایش تعداد مقالاتش، علم در یک کشور تغییر می‌کند؟

&8226#8226؛ یا مثلاً بحثی که در حوزه توسعه داشته‌اید!

اگر در مباحثی مثل توسعه هم وارد شده‌ام هرگز کاری به چگونگی توسعه و عوامل و موانع فرهنگی و اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن (به جز شرایط و موانع تاریخی که متعلق به بحث فلسفه است) نداشته‌ام بلکه می‌خواسته‌ام بدانم که توسعه چیست و ما با آنچه نسبتی داریم و آیا می‌توانیم از آن صرف‌نظر کنیم و اگر نمی‌توانیم با چه شرایط و لوازمی می‌توانیم به آن برسیم و اگر نرسیده‌ایم چرا نرسیده‌ایم؟ این شرایط و لوازم هم که می‌گویم شرایط و لوازمی که معمولاً و قاعدتاً باید در برنامه‌ریزی و طراحی بیاید، نیست بلکه شرایط و لوازم وجودی است. به عبارت دیگر کوشیده‌ام به این پرسش پاسخ دهم که توسعه کی و کجا و به چه صورت متحقق می‌شود و... نقد من نقد اشخاص و گروه‌ها و کارها و تصمیم‌ها نیست بلکه نقد تاریخ است. پنهان نمی‌کنم که مواظب بوده‌ام در سیاست بسیار کم و کمتر اظهار نظر کنم و در ورود به نزاع‌های سیاسی بیش از اندازه محتاط بوده‌ام اما سیاست را در لباس فلسفه نپوشانده‌ام بلکه سیاست را در پرانتز گذاشته‌ام تا بتوانم فلسفه بگویم و بنویسم. من قول و فعل هر روزی حکومت و دولت و متصدیان امور را نقد نمی‌کنم و در آنها معمولاً به‌عنوان مظهر وضع جهانی که در آن به‌سر می‌بریم، می‌نگرم. پیداست که اگر تصمیم‌های نسنجیده‌ای اتخاذ شود و اقدام نابه‌جایی صورت گیرد من هم مثل دیگران آزرده می‌شوم، به این آزرده‌گی‌ها عادت کرده‌ایم.